



گرایش های تفسیری در میان مسلمانان؛

بررسی یک ترجمه

سید حسن اسلامی

کتاب گرایش های تفسیری در میان مسلمانان، سرانجام با آخرین تقریباً نود ساله به فارسی ترجمه و منتشر شده است و این ماهرآ سرنوشت کتاب های جدی از این دست است؛ برای مثال کتاب معروف امیل دورکیم یعنی صور اولیه حیات دینی (۱۹۱۲م) نیز حدوداً پس از یک قرن از تألیف آن به تازگی ترجمه شده است. همچنین کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری (۱۹۰۳م)، نوشته ماکس وبر با همین مقدار تأخیر به فارسی ترجمه شده است. اما این تأخیر از اهمیت این کتاب ها می کاهد. برای دین پژوهان مسلمان گلدزیهر نامی آشنا است، ما این آشنایی تلخی است و غالباً در منابع مختلف از او به نیکی یاد نمی شود. زیرا این باور جاافتاده ای است که وی نگاهی اهدملانه در تحقیقات اسلامی خود دنبال می کند و به نام علم و افته های علمی، مفروضات خود را به خواننده تحمیل می کند. چه این باور را بپذیریم و چه در درستی آن تردید کنیم، یک طلب را نمی توان انکار کرد و آن این که وی را باید به گونه ای جدی خواند و به تحلیل آرای او پرداخت و مبانی آن را باز گفت. خلاصه آن که نمی توان او را ندیده گرفت و تأثیرات او را بر نوعی شرق شناسی و اسلام شناسی انکار نمود. ترجمه آثار او نخستین گام برای شناخت مستقیم او به شمار می رود. در این مختصر

گرایش های تفسیری در میان مسلمانان، ایکناس گلدزیهر، ترجمه سید ناصر طباطبائی، مقدمه و حواشی سید محمد علی ایازی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، ۳۵۸ صفحه.

هدف بررسی آرای او نیست، تنها به یک اشاره اکتفا می کنم و آن این که وی هیچ کوششی برای فهم همدلانه منابع دینی مسلمانان نمی کند و در این میان غالباً اصل تفسیر به احسن را که در فهم متون لازم است و از آن به عنوان The principle of charity نام برده می شود، کنار می نهد و همین کار به اعتبار تفسیر او سخت لطمه می زند و کوشش فراوان او را در گردآوری داده های خاص و تحلیل آنها کم ارزش می سازد و خواننده را به موضع گیری در برابر خود می کشاند.

با این همه وی یکی از پیشروان نگرشی در مطالعات اسلامی و به ویژه حوزه تفسیر پژوهی است که شایسته بررسی

است. لذا نگرش یکسویه و گاه خصمانه او دلیل موجهی بر نخواندن آثارش به شمار نمی‌رود؛ به ویژه آن که این آثار، حداقل از نظر برخی تقسیم‌بندی‌ها، بر آیندگان تأثیری ماندگار بر جای گذاشته است؛ کتاب حاضر یکی از آنها به شمار می‌رود که از این منظر همچنان خواندنی و قابل استفاده است. این کتاب، در سال ۱۹۲۰ به زبان آلمانی چاپ و منتشر شد و نخستین ترجمه کامل آن به زبان عربی در سال ۱۹۵۴ به دست عبد الحلیم نجار انجام و با نام «مذاهب التفسیر الاسلامی» در مصر چاپ گشت. گلدزیهر در این کتاب انواع نگاه‌های مختلف به کتاب مقدس قرآن در میان مسلمانان یا مکاتب تفسیری را تحلیل می‌کند و با نقد و بررسی آنها، آرای خود را در باره اسلام، قرآن، پیامبر اکرم و درجه تأثیرپذیری قرآن از آیین یهود بیان می‌کند. در این کتاب ما شاهد تحول تفسیر و تکامل مکاتب تفسیری هستیم که مؤلف آن را طی شش بخش سامان داده است. گلدزیهر در آغاز، نخستین مرحله تفسیر و شکل‌گیری آن را طی دو فصل بیان می‌کند. سپس مکتب تفسیر نقلی و اصول آن را باز می‌گوید، سومین بخش درباره نگرش تفسیری معتزله است که مؤلف گزارش تاریخی و تحلیلی دقیقی از این جریان و شیوه سلوک فکری آنان به دست می‌دهد. چهارمین بخش، دیدگاه تفسیر صوفیانه را بحث و تفسیر رمزی یا تأویلی را بررسی می‌نماید. پنجمین بخش درباره تفسیر عقیدتی یا فرقه‌ای است که مؤلف در آن نحوه استفاده‌های فرقه‌های دینی و کلامی را از آیات قرآنی نشان می‌دهد و مواردی را نقل می‌کند که چگونه برخی فرق برای اثبات باورهای خود با تکلف از آیات به سود خود کمک می‌گرفتند. فرجامین بخش، تفسیر را در دوره‌های متأخر بررسی می‌کند و از دیدگاه عالمان مسلمان سده‌های اخیر مانند سید جمال، محمد عبده، سید محمد رشید رضا سخن می‌گوید.

گلدزیهر، در بحث‌های پرارجاع خود گاه پروایی از آن ندارد سخنی بگوید که بر خلاف نظر غالب مسلمانان است و مطلبی را در دهان آنان بگذارد که خود از آن می‌پرهیزند و یا نتیجه‌ای بگیرد که فراتر از مقدمات آن است، لذا مترجم عرب این کتاب که خود مردی فاضل است، در مواردی لازم دیده است که توضیحات و تعلیقاتی به کتاب بیفزاید و بر خطاهای تاریخی یا تحلیلی مؤلف انگشت نقد بگذارد. این کار با همه ارزشی که دارد، از سویی ناقص مانده است: مترجم عرب زبان از این کار در بخش پنجم که عمدتاً دیدگاه تفسیری شیعه را بررسی می‌کند، دست کشیده و به هر دلیلی ترجیح داده است

خواننده ناخواسته ادعاهای نادرست مؤلف را در برخی موارد بپذیرد یا جدی بگیرد.

دوباره این ترجمه

ترجمه فارسی این کتاب از روی ترجمه عربی کتاب صورت گرفته است. اما افزون بر ترجمه، دو بخش افزوده دارد: نخست مقدمه‌ای تحلیلی به قلم جناب حجة الاسلام والمسلمین سید محمد علی ایازی که در آن به تفصیل مفروضات اصلی گلدزیهر و نتایج آنها در نگرش او بیان شده است، که آشنایی با آنها برای خواننده این کتاب بسیار لازم است. در این مقدمه، به اختصار با گلدزیهر، آرای او، دیگر آثار وی، تأثیرگذاری او و جایگاه کتاب فعلی آشنا می‌شویم. در این مقدمه مفروضات اساسی گلدزیهر بیان، نقد و کاستی آنها روشن می‌شود. همچنین کاستی‌های روشی کتاب در برخی موارد بازنموده می‌گردد. با این همه نویسنده بر اهمیت این کتاب و نقش تاریخی آن تأکید می‌کند و خوانندگان را از بی‌توجهی به آن برحذر می‌دارد. وجود این مقدمه، نگارنده را از بحث بیشتر درباره مبانی مؤلف بی‌نیاز می‌سازد.

اما دومین افزوده این ترجمه، توضیحاتی است که به بخش پنجم آن افزوده شده است. همان‌طور که اشاره شد، بخش پنجم ترجمه عربی کتاب بدون توضیحات مترجم منتشر شده است و از قضا در آن ادعاهای فراوان و نادرستی بر ضد شیعه مطرح شده است. این کاستی در ترجمه فارسی بر طرف شده است و جناب آقای ایازی همت کرده و با دقت این بخش را خواننده و هر جا سخنی بر خلاف اصول شیعه و یا منش علمی یافته است، با ارائه توضیحات یا معرفی منابع لازم، مانع بدفهمی شده است. این توضیحات از دو جهت قابل توجه است: نخست بار علمی آنهاست که با خواندن آنها گاه متوجه می‌شویم گلدزیهر سخت از روش تحقیق درست دور افتاده است و به جای دیدن منابع اصلی و استناد به آنها منابع دست‌چندم یا آرای شاذ را ترجیح داده است. اما دومین ویژگی این توضیحات که به نظر نگارنده مهم‌تر و جامعه علمی امروز ما به آن نیازمندتر است، جنبه اخلاقی آنهاست. جناب آقای ایازی در برابر ادعاهای نادرست و گاه خلاف ادب و چه بسا مغرضانه مؤلف، به جای استفاده از شیوه‌های رایج و مرسوم، جانب ادب نقد را همواره نگه داشته است و در برابر استدلال و منطق برهانی استفاده کرده است و نادرستی‌ها را با درستی‌ها پاسخ داده و نشان داده است که اگر ادعایی مغرضانه یا خصمانه و یا

حتی از سوی دشمنی صهیونیست بود! باز می توان با زبانی متین و قلمی امین، و منطقی استوار پاسخ در خوری داد که هم از نظر علمی مقبول باشد و هم از نظر اخلاقی، درس آموز. سخن کوتاه، این منش و روش نیازمند بحث مستقلی است که نگارنده در جاهای دیگر به آن پرداخته است و در این جا تکرار آن را درست نمی بیند. در هر صورت خواندن مقدمه کتاب و توضیحات آن برای خواننده مغتنم است.

بررسی ترجمه کتاب

با این همه، بیت الغزل این نوشته آن است که این کتاب، با همه اهمیتی که دارد، ترجمه مناسبی از آن به دست داده نشده است و ترجمه حاضر در موارد متعددی نه تنها تصویر دقیقی از ادعاهای گلدزیهر به دست نمی دهد، بلکه گاه تصویری به شدت متفاوت و حتی متضاد از اندیشه های او ارائه می کند. به نظر نگارنده، مترجم محترم جناب آقای طباطبائی نتوانسته است خوب از عهده ترجمه این کتاب برآید. در این نوشته می کوشم کاستی های عمده این ترجمه را باز گویم، اما پیش از آن توجه به چند نکته لازم است:

یک. در این نوشته به این مسئله نمی پردازیم که درست تر آن بود که ترجمه از متن اصلی کتاب صورت می بست و مسائلی از این دست. در هر صورت مبدأ این کتاب، ترجمه عربی است و هر چند ترجمه از روی ترجمه، موجب رخ دادن خطاهای متعددی می شود، لیکن مبنای بررسی ترجمه فعلی، همان ترجمه عربی است. از این منظر فرض بر آن است که متن عربی، خود متن اصلی است، نه ترجمه.

دو. محور بررسی این نوشته، فقط مسئله وفاداری ترجمه به متن اصلی است، نه سبک ترجمه. در باره این ترجمه و هر ترجمه ای می توان از دیدگاه های مختلفی بحث کرد. می توان درباره سبک متن اصلی و ترجمه یا واژگان ترجمه و مانند آنها بحث کرد؛ اما نگارنده در این جا تنها در پی آن است که نشان دهد چقدر مفاهیم متن عربی به فارسی راه یافته است و چه مقدار در این کار کاستی وجود دارد. لذا کاری به واژگان ترجمه، نحوه نگارش و سبک نوشته نداریم.

سه. در مواردی نگارنده ناگزیر شده است که خود بخش هایی از متن عربی را ترجمه کند، تا کاستی های ترجمه فعلی را نشان دهد. اما چون هدف از این کار، بررسی وفاداری به متن اصلی بوده است، به هنگام ترجمه کوشیده است فقط در پی انتقال مفاهیم و به دست دادن ترجمه ای امین و بدون آرایه های سبکی

باشد. لذا گاه حتی آگاهانه کوشیده است تا عین واژه های عربی را - البته در مواردی که این واژه ها در فارسی همان معنا را می رسانند - در ترجمه به کار گیرد. نگارنده که خود در این وادی گامی نهاده است، با بحث ضرورت های ترجمه و آزادی هایی که گاه لازمه کار مترجم است، آشنا است. اما در این نوشته به مسائلی از این قبیل نمی پردازد. مسئله آن است که از نظر نگارنده هر گونه آزادی و مجالی برای مترجم قائل باشیم، باز نمی توانیم وی را اجازت دهیم که ترجمه ای به دست دهد که از نظر معنایی با متن اصلی فاصله ها داشته باشد. نقطه ثقل این نوشته نیز، ارزیابی این مسئله است و بس.

برای تسهیل کار، این بررسی در دو محور زیر انجام می شود:

۱. نادرستی های ترجمه؛

۲. افتادگی ها و افزایش های ترجمه.

این تقسیم بندی البته دقیق نیست و فقط برای تسهیل کار و یا تأکید بر موارد خاص انجام شده است؛ زیرا جایی که معمولاً افتادگی یا افزایشی رخ داده است، نوعی نادرستی در ترجمه نیز به چشم می خورد. همچنین نادرستی های ترجمه غالباً همراه با کاستی یا افزایش در ترجمه بوده است. اما هدف از این تقسیم بندی در اینجا تأکیدی است که نگارنده بر موارد مختلف دارد. گاه هدف نشان دادن عدم مطابقت در ترجمه بوده و گاه نیز بیان این مطلب که به دلیل کاستی یا افزایش چه خطاهایی در متن فارسی رخ داده است. در هر صورت صرفاً برای آسانی کار و با هدفی موقت این تقسیم بندی صورت بسته است.

۱. نادرستی های ترجمه

مترجم محترم، گاه بخشی هایی را چنان ترجمه کرده است که یا محتوای متن عربی را کاملاً منتقل نمی کند و یا گاهی مطلب یکسره متفاوتی را بیان می دارد و از مقصود مؤلف بسیار دور می افتد. در این جا به برخی از این موارد با ذکر علت احتمالی این خطاها اشاره می شود:

۱. گلدزیهر، هنگام سخن از تأثیر افسانه ها و قصه ها، سخن معروفی از احمد بن حنبل نقل می کند که در ترجمه به این صورت آمده است: «سه چیز است که اصل و ریشه ای ندارد: تفسیر، نسبت های قبیله ای و مغازی.» (ص ۷۶)

توضیح آن که احمد حنبل در باره جریان راییج در عرصه تفسیر نگاری و مغازی نویسی یا به تعبیر دیگر، تاریخ نگاری جنگ های پیامبر اکرم، موضع می گیرد. وی بر آن است که کسانی به کمک افسانه ها و قصه ها می خواهند آیات قرآن را

تفسیر و از آنها برای تفسیر حوادث آینده استفاده کنند. عده‌ای نیز می‌کوشند خلأهای اطلاعاتی مربوط به جنگ‌های حضرت رسول را با بهره‌مندی از قوه‌ی تخیل خود پر کنند. از این روی در این سخن تفسیر، ملاحم و مغازی را بی‌اصل قلمداد می‌کند. در متن عبری از «ملاحم» نام برده است که می‌توان آن را پیش‌بینی‌های شگفت‌انگیز در باره آینده ترجمه کرد. اما مترجم این تعبیر را ندیده گرفته و به جای آن از نسبت‌های قبیله‌ای سخن گفته است، که در متن اصلی از آن اثری نیست. اصل سخن احمد حنبل چنین است: «ثلاثة لا اصل لها: التفسیر، و الملاحم و المغازی.» (۷۴-۵)^۱

۲. گلدزیهر از رواج فرهنگ قصاصی در تفسیر قرآن سخن می‌گوید و اشاره می‌کند که در پی کنجکاوای برخی از مسلمانان برای فهم داستانه‌های قرآن که به اجمال بر گزار شده بود، قصاصان بازار گرمی یافتند و کسانی به کمک عالمان ادیان دیگر، برای نیازهای پدید آمده، کالای تازه‌ای عرضه کردند و افراد خاصی از این سنخ مانند مقاتل بن سلیمان پدیدار شدند. مترجم این بند را چنین ترجمه کرده است:

«این تلاش همواره عزیز و گرانقدر بوده است. در این میان کسانی پیدا شدند که حرص شدیدی داشتند تا رابطه میان داستان‌های قرآن و کتاب‌های گذشتگان همچون تورات و انجیل را دریابند. آنان به این داستان‌ها علاقه خاصی نشان می‌دادند و به دنبال ریشه آنها می‌گشتند و بسیاری از آنها را از روی بدفهمی خود به کنار می‌گذاشتند و به نتایجی می‌رسیدند که از دیدگاه آنان تحت عنوان تفسیر قرآن معرفی می‌گردید. این مردان، کسانی بودند که سرانجام کتاب مقاتل بن سلیمان را به هر سویی بردند.» مقاتل بن سلیمان (متوفی ۱۵۰ هـ-۷۷۲ م.) به صفتی شناخته شده است و آن این که: «وی برای شناخت قرآن از کتاب‌های یهود و نصاری بهره می‌گرفت و قرآن را موافق آنچه در نزد یهودیان و نصرانیان بود قرار می‌داد.» (ص ۷۷)

صدر و ذیل این بند با یکدیگر نمی‌خوانند و معلوم نیست که کدام تلاش عزیز و گرانقدر بوده است و یا آنکه این سخن چه ربطی به کتاب مقاتل دارد. اما نگاهی به متن اصلی نشان می‌دهد که مترجم اساساً از فهم سخن مؤلف بسیار دور شده است و چیزی را گفته که مؤلف نمی‌خواسته بگوید و گفته‌های او را ندیده گرفته است. مؤلف از قانون عرضه و تقاضا سخن می‌گوید، نه تلاش گرانقدر و عزیز. همچنین وی کاری به کتاب مقاتل ندارد و از «به هر سو رفتن آن» سخن نمی‌گوید، بلکه می‌خواهد نشان دهد که شخص مقاتل بن سلیمان با گرایش

قصه‌گویانه خود در تفسیر، محصول این قانون و نیاز بوده است. متن عبری این بند چنین است:

وقد طابق الطَّلَبَ عَرَضَ غَزِيرٍ. فقد وجدت طائفة من علماء الكتاب الفضوليين، الذين سدوا ثغرات القرآن بما تعلموه من اتصالهم باليهود والنصارى، و اتموا ما تلقوه عنهم من القصص، التي كان كثيراً ما رددوها عن سوء فهم لها، بتناج خيالهم الخاص و ارسلا كل ذلك على انه تفسیر للقرآن. رجال من طابع مقاتل بن سلیمان. (المتوفى ۱۵۰ هـ-۷۷۲ م) الذي ذكر في تمييز خصيصة انه: «استمد علمه بالقرآن من اليهود والنصارى و جعله موافقاً لما في كتبهم.» (ص ۷۵-۶)

ترجمه پیشنهادی بند فوق چنین است:

عرضه فراوان با تقاضا مطابق افتاد. در نتیجه گروهی از عالمان کنجکاو کتاب پدید آمدند که خلأهای قرآن را با آنچه از طریق تماسشان با یهودیان و مسیحیان آموخته بودند، پر کردند و داستان‌هایی را که از آنان فرا گرفته بودند و بر اثر بدفهمی آنها، فراوان تکرارشان می‌کردند، با دستاورد خیال خاص خود کاملش ساختند و همه آن را به عنوان تفسیر قرآن مسلم گرفتند؛ مردانی از سنخ مقاتل بن سلیمان (متوفای ۱۵۰ هـ-۷۷۲ م) که در تمایز ویژگی او گفته‌اند وی: «برای دانش خود به قرآن از یهودیان و مسیحیان مدد گرفت و آن را موافق آنچه در کتاب‌هایشان بود، قرار داد.»

۳. مؤلف پس از بند فوق بلافاصله پاراگرافی را می‌آورد که علت هشدار نسبت به روایات اهل کتاب را بیان می‌کند. مترجم این بند را چنین ترجمه کرده است:

«تا این جا سخن از دوری کردن از نقل سرگذشت و اخبار اهل کتاب بود. از این روی داستان‌هایی که بهره‌ای از حق و درستی داشت به مناسبت به سویی نهاده و این نیز در نتیجه دوری کردن پرهیزگاران از رجوع به کتاب‌های گذشتگان بود. اینان کسانی بودند که عنصر خیال بر آنان چیره شده بود. از فرزند زاده عمر روایت شده است که وی از این که کسی تفسیر قرآن کند، کراهت داشت و دلیل آن نیز آن بود که این کار موجب گسترش افسانه‌ها می‌شود؛ هر چند آنان در این کارها نیت خیر داشتند و در پی آن بودند تا چهره قرآن را هر چه روشن‌تر نشان دهند.» (ص ۷۸)

۱. مشخصات ترجمه عبری مورد استفاده در این نوشته، به شرح زیر است: مذاهب التفسیر الاسلامی، اجنتس جولدتسیهر، عبد الحليم النجار، بیروت، دار اقرأ، ۱۴۰۵ ق. ۴۱۶ صفحه.

آسمانی، مؤلف از مخالفتی که با این جریان شده است، نام می برد و می گوید نامگذاری افسرادی از این دست به عنوان «قاص» در پی سنجش این نگرش است. مترجم سخن مؤلف را چنین ترجمه کرده است:

«اما اطلاق نام روایت کننده بر مردی که می خواهد علم و آگاهی خود را به طور تفصیل در مورد آیات ۱۰ و ۱۱ سوره دخان (چشم انتظار روزی باش که آسمان به آشکارا دود بیاورد و آن همه دود همه مردم را در خود فروپوشد و این عذابی است در داور) نشان دهد و این آیات را به طور واضح برای شنوندگان خود به تصویر بکشد، برای این کار ممکن است دست به تاویلاتی زند و افسانه هایی را آورد که با قرآن نیز هماهنگی و همخوانی داشته باشد.» (۷۹-۸۰)

مؤلف در پی آن است که بگوید کسانی برای روشن سازی برخی آیات مجمل قرآن، راه قصه گویی و افسانه پردازی در پیش گرفتند و کوشیدند آنچه را که در این آیات به گونه ای کلی آمده است، با تفصیل مجذوب کننده ای بیان و بدین ترتیب، جلب نظر کنند. این کسان هر چند گاه موفق می شدند، اما جامعه علمی آنان را «قاص» یا قصه پرداز نامید و با این نامگذاری ارزش کار آنان را سنجید. اما مترجم با بی توجهی به کلمه «قاص» که در متن عربی آمده است و در این متن واژه ای کلیدی به شمار می رود، ترجمه ای به دست داده است که گویای مقصود مؤلف نیست. متن عربی این بند چنین است:

فاطلاق اسم القاص على الرجل الذي يريد ان يثبت علمه بالتفاصيل الدقيقة لليوم المذكور في الآيتين ۱۰-۱۲ من سورة الدخان: (فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين. يغشى الناس هذا عذاب اليم)، وان يصور هذه التفاصيل لمستمعيه، يمكن اين يقوم دليلاً على مدى التقويم لمثل تلك الاساطير المقرونة بالقرآن و تقدير وزنها. (ص ۷۹)

ترجمه پیشنهادی این بند چنین است:

اطلاق نام «قاص» بر مردی که می خواهد آگاهی خود را به تفصیلات دقیق روزیاد شده در دو آیه سوره دخان (۱۰-۱۲) (...) ثابت کند و این تفصیل را برای شنوندگان خود تصویر نماید، می تواند دلیلی باشد بر درجه ارزیابی چنین افسانه های قرین شده با قرآن و سنجش وزن آنها.

۵. در باره جایگاه و اهمیت مجموعه های روایی، مؤلف سخنی می گوید که چنین ترجمه شده است:

«تعداد بسیار روایات اسلامی در زمینه تفسیر قرآن، مجالی برای تعجب ما نمی گذارد. زیرا با گسترشی که در این زمینه فراهم

این ترجمه نه تنها نظر مؤلف را منعکس نمی کند، بلکه سخنان دیگری را به او نسبت می دهد که وی نگفته است. در این متن، سخن از قصه پردازان پرهیزگاری است که به گونه ای مبالغه آمیز در تفسیر قرآن، فرهنگ قصه سرایی را به کار گرفتند و با قدرت تخیل خود مسائلی را به قرآن نسبت دادند که بیش از آن که بیانگر واقعیت باشد، بازگویی آرمان ها و خیالات خودشان بود. متن عربی این بند چنین است:

الى هذا يرجع الانذار والتحذير من اخبار اهل الكتاب. وقد زاولت القصص بمقدار مبالغ فيه حقاً طبقة من اتقيا القصاص الذين ظهروا فعلاً في زمن قديم، والذين يغلب في نشاطهم عنصر الخيال. وقد اقترنت في الواقع كراهية حفيد عمر لتفسير القرآن بأنه كان لا يحب ان يستمع الى قاص الجماعة، على الرغم من الغرض الحميد الذي كان مقصوداً اذ ذلك من عملهم. وهؤلاء المفسرون المطلقو التصرف، الذين لم يتقيدوا بنظام معين، وسعوا ايضاً نطاق المغازی حتى صارت تشمل آمال الاسلام المتأخرة، و اقحموا تاويل تحققها في القرآن على انه من قبيل التنبؤ بالغيب. (۷۶-۷)

ترجمه پیشنهادی بند فوق چنین است:

هشدار و پرهیز دادن از اخبار اهل کتاب، به همین مطلب باز می گردد. طبقه ای از پرهیزگاران قصه پرداز، که عملاً از زمان قدیم پدید آمده بودند و عنصر خیال بر فعالیت آنان غلبه داشت، حقیقتاً این قصه ها را به گونه ای مبالغه آمیز به کار بستند. در واقع نیز کراهت نوه پسر عمر از تفسیر قرآن با این مسئله که وی خوش نداشت به قصه پرداز جماعت - علی رغم هدف ستوده ای که از این کار داشتند - گوش دهد، قرین گشت. همچنین این مفسران مطلق العنان که به نظام معینی پایبند نبودند، دامنه مغازی را گسترده تا آن که شامل آرزوهای بعدی اسلام نیز گشت و تاویل تحقق آنها را به عنوان غیب گویی های قرآنی وارد قرآن ساختند.

همان طور که دیدیم در این متن، نه سخنی از نشان دادن چهره قرآن است و نه پرهیزگاران از رجوع به کتاب های گذشتگان خودداری کرده اند. در این جا مؤلف نکته قابل تأملی را بیان کرده است که مترجم آن را فرو گذاشته و خود سخن دیگری را به نام او نقل کرده است.

۴. در ادامه نگرش قصه پردازان و و نقش «قاص» یا «قصاص» در تفسیر قرآن و تأثیر این فرهنگ بر تفسیر این کتاب

آمده است آدمی را دچار حیران [کذا] و سرگردانی می کند. این روایات تفسیری همچون چشمه ای می ماند که کسی نمی داند چه کسی آن را اداره می کند و به راه می اندازد. جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ، ۱۵۰۵ م.) اندیشمند مصری که دارای تألیفات بسیار گرانبهایی در زمینه علوم قرآنی است، به این کار بزرگ همت گماشت و تفسیری بالغ بر شانزده هزار حدیث از پیامبر [ص] و یاران وی فراهم آورد. این کتاب به نام ترجمان القرآن نیز مشهور است و مؤلف خلاصه ای از این کتاب را به نام الدر المنثور فی التفسیر المأثور در شش جلد فراهم آورد ... « (ص ۸۲)

در این ترجمه خطاهای چندی رخ داده است؛ مانند کاستی در ترجمه، افزایش در ترجمه و نادرستی در ترجمه که به جای اشاره به آنها، به نقل متن عربی و ارائه ترجمه پیشنهادی اکتفا می کنیم. متن عربی این بند چنین است:

ولا تدع لنا سعة الصدر الملحوظة في طريقة الرواية الاسلامية مجالاً للعجب اذا لم يكذ ذلك المصدر للتفسير يتركنا مرة في حيرة من الامر؛ فهو نبع لا ينضب معينه. و يقول العالم المصري الغزير التأليف جلال الدين السيوطي (المتوفى ۹۱۱ هـ، ۱۵۰۵ م) الذي ندین له بكتاب يعد مدخلاً ممتازاً إلى علوم القرآن، انه استطاع ان يجمع اكثر من عشرة آلاف حدیث من تفاسیر النبی [ص] و الصحابة و ذلك في كتاب له بعنوان «ترجمان القرآن»، استخراج منه هو نفسه مختصراً طبع بالقاهرة (۱۳۱۴ هـ) في ستة اجزاء (الدر المنثور في التفسیر المأثور) (۳-۸۲)

ترجمه پیشنهادی این قسمت چنین است:

سعه صدر قابل توجه در شیوه روایت اسلامی، مجالی برای شگفتی ما نمی گذارد؛ اگر نگوییم که نزدیک است که این منبع تفسیر ما را یکسره از این مسئله حیران سازد؛ چرا که این چشمه ای است که سرچشمه آن خشک نمی شود. عالم مصری پر تألیف، جلال الدین سیوطی (...) که و امدار کتابی از او هستیم که درآمد ممتازی بر علوم قرآنی به شمار می رود، می گوید که توانست بیش از ده هزار حدیث تفسیری از پیامبر [ص] و اصحاب او گردآورد و این در کتابی است از او با عنوان «ترجمان القرآن» که خودش گزیده ای از آن فراهم ساخت که در قاهره (۱۳۱۴ هـ.) در شش جزء چاپ شد (الدر المنثور فی التفسیر المأثور)

۶. مترجم در مورد موضع شیعیان در قبال قرآن موجود چنین ترجمه می کند: «البته گروهی از تندروهای شیعی بر این نظر بوده اند که ممکن نیست این قرآن پایه و اساس دین قرار

گرفته شود، زیرا در مورد صحت آن تردید است و از مآخذ اصلی گرفته نشده است. از طرف دیگر آنان به طور عموم از زمان های دور در خصوص نص عثمانی تشکیک کرده اند، و معتقد هستند که این نص عثمانی نسبت به قرآنی که بر محمد [ص] نازل شده است، دارای اضافه ها و تغییراتی اساسی است. چنان که در این زمینه، از طرف دیگر گفته شده است که بخشی از قرآن حذف شده است.» (ص ۲۴۸)

توضیح آنکه در متن عربی، سخن از این است که در قبال قرآن عثمانی از سوی شیعه دو موضع اتخاذ شده است: یک موضع تندروانه و دیگری موضعی عامتر و میانه روتر. علت موضع گیری برخی از شیعیان تندرو، انتقاداتی است که به نحوه گردآوری و تنظیم نص عثمانی وارد شده بود. اما مترجم این تفاوت دو موضع را در ترجمه حذف کرده است و سخن از «مآخذ» قرآن به میان آورده است که آقای ایازی را ناگزیر به ارائه توضیحی ساخته است. هر چند توضیح ایشان کاملاً درست است، اما در متن عربی از مآخذ قرآنی سخن به میان نیامده است و مترجم معنای این واژه را درست دریافته است؛ ایشان مآخذ را به معنای منابع و مصادر پنداشته است، حال آن که در این جا اساساً سخن بر سر مطلب دیگری است؛ سخن از انتقاداتی است که به نص عثمانی می شده است، نه منابع آن. در همین بند از متن عربی و بند بعدی دوبار کلمه مآخذ به کار رفته است که با دقت در آنها معنای این تعبیر آشکار می گردد. نخست تعبیر «برائته من المآخذ» (ص ۲۹۳) به کار رفته است و دوم تعبیر «سلیم من المآخذ» (ص ۲۹۴). ترکیب «اخذ علیه» یعنی به او ایراد گرفت و مآخذ (و جمع آن مآخذ) به معنای انتقاد و ایراد است، نه منبع و مصدر. سلیم من المآخذ نیز به معنای ایمن از ایرادها و انتقادات است. متن عربی این بند چنین است:

انه وان كان الشيعه قد رفضوا الرأي الذي ذهب اليه طائفة متطرفة منهم، من ان القرآن المأثور لا يمكن الاعتراف به مصدراً للدين بسبب الشك في صحته و برائته من المآخذ، فانهم قد تشككوا على الوجه العموم منذ ظهورهم في صحة صياغة النص العثماني. و هم يدعون ان هذا النص العثماني، بالنسبة الى القرآن الصحيح الذي جاء به محمد [صلى الله عليه و سلم]، يشتمل على زيادات و تغييرات هامة، كما استصلت فيه ايضاً، من جانب آخر قطع هامة من القرآن الصحيح بالابعاد و الاضافة. (ص ۲۹۳)

می توان متن فوق را این گونه ترجمه کرد:

هر چند شیعیان، نظر طائفه ای افراطی از خودشان را مبنی بر

این که قرآن نقل شده را به دلیل شک در صحت آن و دور بودنش از انتقادات نمی توان به عنوان منبع دین پذیرفت، رد کرده بودند، با این حال عموماً از هنگام پیدایش خود در درستی ساختار نص عثمانی شک داشتند و ادعای کردند که این نص عثمانی، به نسبت قرآن صحیحی که محمد [ص] آن را آورد شامل افزایش ها و تغییرات مهمی است. از سوی دیگر، قسمت های مهمی از قرآن صحیح، از طریق دور سازی و اضافه، نابود شده است.

در این بند، مؤلف ادعاهای چندی را مطرح می کند که در خور بحث است، اما سخن از مآخذ قرآنی نیست. همچنین مقصود از دور سازی، اشاره به نحوه تنظیم فعلی آیات قرآنی است که در آن طبق ادعای کسان، برخی از آیات مرتبط با بکدیگر از هم جدا شده اند.

۷. درباره اعتقاد شیعیان به قرآن خاص، مترجم چنین ترجمه کرده است: «نویسنده الفهرست، که از دوستاناران خاندان علوی نیز به شمار می رود، در جاهای مختلفی از کتاب خود، از قرآنی باد می کند که به خط علی [ع] نوشته شده است و در یکی از خانه های ویران شده علویان آن را یافته است.» (ص ۲۵۳)

در متن عربی سخنی از خانه های ویران نیست. همچنین ابن ندیم در جاهای مختلف از کتاب خود از چنین قرآنی یاد می کند. طبق متن عربی ابن ندیم - که در موارد گوناگونی تعلق خاطر خود را به علویان نشان داده است - ادعا می کند که قرآنی را که خط حضرت علی در خاندانی از شیفتگان و ذوب شدگان در سحبت اهل بیت دیده است. تعبیر متن عربی چنین است «بیت من البیوت المتفانیة فی قضیة العلویین». در این جا بیت به معنای خاندان است، نه خانه، متفانی نیز به معنای فنا شده در چیزی یا کسی است، نه ویران شده. متن عربی این قسمت چنین:

«ویذکر صاحب الفهرست، الذی یعلن فی مواضع کثیرة من کتابه عن عاطفته للعلویین، انه رأی قرآناً بخط علی یتوارثه بیت من البیوت المتفانیة فی قضیة العلویین.» (ص ۲۹۸)

می توان این قسمت را چنین ترجمه کرد:

«صاحب الفهرست که در جاهای فراوانی از کتابش تمایل خود را به علویان ابراز می دارد، یادآور می شود که قرآنی را به خط علی در خاندانی از خاندان های ذوب شده در آرمان علویان دیده است.»

۸. هنگام گزارش اظهارات طلحه در مورد قرآن حضرت علی، از زبان او خطاب به حضرت در ترجمه کتاب چنین آمده است: «تو را روزی دیدم که در دست خود پارچه ای داری و بر

آن مهر زده ای [در یکی از روایات رنگ آن را زرد بیان می کند]، علی [ع] گفت: پس از این که پیامبر رحلت کرد کار غسل و تدفین او را بر عهده گرفتم. پس از آن به کار جمع آوری قرآن مشغول شدم تا جایی که یک حرف از آن نیز ساقط نشد، ولی اکنون آنچه جمع آوری کرده ام نمی بینم. پس از آن عمر در پی تو فرستاد و خواست تا آنچه را فراهم کرده ای ببیند. ولی به وی پاسخی ندادی. پس از آن نیز راهی را که عمر و عثمان در جمع آوری قرآن انجام دادند، غیر دقیق خواند. چگونه ممکن است نصی قدیمی تر از نص عثمانی برای قرآن موجود باشد، زیرا بسیاری از صحابه که در این زمینه آگاهی داشتند به قتل رسیدند و آن نسخه یگانه ای که از مصحف باقی مانده نیز توسط بزی بلعیده شد. پس از آن از علی [ع] به جد خواسته شد تا مصحف خود را برای اصلاح امت بیرون آورد. علی [ع] در پاسخ آنان گفت ...» (ص ۲۵۵)

با اندک درنگی، روشن می شود که این متن سرشار از ابهام و دشواری است و معلوم نیست که کجا سخن طلحه تمام می شود و کجا سخن امام علی به پایان می رسد. نیز اگر مخاطب حضرت طلحه باشد، چرا باید تعبیر «در پاسخ آنان گفت» در متن ذکر شده باشد. همچنین در مسئله خورده شدن مصحف، غالباً از گوسفندی ماده سخن رفته است، نه بز. افزون بر آن طبق این متن، سؤال طلحه گویای انکار وجود نصی مقدم بر نص عثمانی است. اما با نگاهی به متن عربی در می یابیم که این ابهامات ناشی از ترجمه است و متن عربی فارغ از آنهاست. به نظر می رسد، علت اصلی ابهام متن ترجمه، جدا از بی توجهی به برخی مفردات، یکی گرفتن «قلت» و «قلت» یا به تعبیر دیگر خلط «ان قلت، قلت» طلبگی است. اینک بهتر است نگاهی به متن عربی بیندازیم تا درجه دوری این ترجمه را در یابیم. متن عربی این قسمت چنین است:

طلحة ... سال مرة علیاً: لقد رأیت کیف خرجت ذات یوم، ممسکاً بیدک ثوباً علیہ خاتم [وصفه احدی الروایات بأنه: اصفر]، ثم قلت: لقد قمت بغسل النبی و تکفینہ و دفنہ، ثم اشتغلت بجمع القرآن حتی جمعتہ بتمامہ فلم یسقط منه حرف. و الآن لانری شیئاً مما کتبت و جمعت. ولما ارسل الیک عمر و طلب ان یری ما جمعت من القرآن، لم تجبه الی ذلك، ثم وصف الطریقة الی جمع بها عمر و عثمان القرآن جمعاً غیر دقیق و کیف ان نصاً قديماً للقرآن اسبق من النص العثماني، كان كثير من الصحابة الذین قتلوا فی موقعة الیمامة علی علم به، و قد ضاع بعد

وفاتهم، لان المصحف الوحيد الذي بقي منه اكلته الشاة و ابتلعه، ثم شدد الطلب الى علي ان يخرج قرآنه الى الناس لصالح الامة. فاجابه علي بأن ... « (ص ۳۰۰) با کمی دقت می توان متن فوق را چنین ترجمه کرد:

طلحه ... روزی از علی پرسید: روزی دیدم که چگونه با پیراهنی [یکی از روایات آن را زرد وصف کرده است] که بر آن نقشی بود بیرون آمدی، سپس گفتم: «به غسل و تکفین و تدفین پیامبر پرداختم، سپس مشغول جمع آوری قرآن شدم تا آن که تمام آن را جمع کردم پس حرفی از آن ساقط نشد. « اینک چیزی از آنچه نوشتی و جمع کردی نمی بینم. و هنگامی که عمر در پی تو فرستاد و خواست آنچه را از قرآن جمع کرده بودی ببیند، خواسته اش را بر نیاوردی. سپس شیوه ای را که عمر و عثمان در گردآوری غیر دقیق قرآن پیش گرفته بودند و این که چگونه نصی کهن تر از نص عثمانی، که بسیاری از صحابه ای که در جنگ یمامه کشته شدند از آن با خبر بودند، پس از درگذشتان از میان رفت؛ زیرا تنها مصحف برجای مانده از آن را میشی خورد و آن را فرو داد، وصف کرد. سپس به شدت از علی خواست تا قرآن خود را برای مصلحت امت بیرون آورد. علی به او پاسخ داد...

همان طور که می بینیم در این جا هر چند جملات آخر طولانی شده و با یک فعل به هم گره خورده است، اما همه مفهوم مندرج در متن عربی منتقل شده است. علت دشواری متن عربی آن است که گلدزیهر داستان طلحه را گاه به صورت نقل قول مستقیم و گاه به صورت غیر مستقیم و به صورت خلاصه بیان می کند، گفتگو نیز تنها میان دو نفر صورت می گیرد. لذا ترجمه ارائه شده به وسیله مترجم، غیر دقیق و ناقص و گنگ است.

۹. به هنگام گزارش جایگاه مصحف عثمانی نزد شیعیان، در ترجمه چنین آمده است:

«چنانکه شیعیان، قرآن عثمانی را به طور کلی اساس اندیشه خود می گیرند و این قرآن را مگر در بعضی از اهداف خود انکار نمی کنند. چنان که این شیوه تفسیر را در نصوص و به کار گیری آن برای مصالح مذهب شیعی نیز به کار می گیرند. البته با توجه به شیوه های احتجاج و توفیقی که ذکر کردیم این گمانی باطل است که تصور کنیم آنان به نصوص مشهور استناد می کنند. آنان در این زمینه به شیوه های گوناگون از این دژهای ترسناک در خصوص نص حمایت می کنند و منتظر روزی

هستند که امام مهدی [عج] ظهور کند. او کسی است که قرآن کامل علی [ع] به صورت درست در اختیار وی می باشد. لیکن آزادی ای که علمای قرآن پژوه در به کارگیری قرائت ها؛ مختلف برای خود قائل هستند چنانکه در فصل نخست این کتاب از آن سخن گفتیم - از طرف شیعه مورد توجه قرار نگرفته است و این روش آنان حد و مرزی ندارد. شیعیان معتقدند سنی ها قرآن را تحریف کرده اند و هیچ یک از آنان این اصل را مورد انکار قرار نمی دهد. وقتی که در مورد تحریف قرائت های نص قرآن سخن می گویم، مفسران شیعه برای دست دادن نص صحیحی از قرآن حرکت و تکاپوی بسیاره نشان می دهند. « (۲۶۰-۲۵۹)

صدر و ذیل این سخنان با یکدیگر تعارض دارد: در جای سخن از قبول قرآن عثمانی از سوی شیعه است و در ادامه سخن از انکار آن از سوی آنان. همچنین مسئله اهداف به میان کشید شده است که ربطی به بحث ندارد. نیز سخن از آزادی عمل اهل سنت در تفسیر می رود که با مبانی آنان ناسازگار است. ظاهراً طبق مبنای مؤلف، شیعیان به این مسئله گرایش بیشتری دارند. باز معلوم نیست که این بحث چه ربطی به دژها؛ ترسناک دارد. اما اگر متن را درست بخوانیم و ترجمه کنیم متوجه می شویم که تعارض ها بر طرف می گردد و روشن می شود که اشکال از ترجمه است، نه متن عربی. نخست متر عربی را ببینیم که چنین است:

و طبقاً لما ذكرناه، يتخذ الشيعة القرآن العثماني على وجه العموم اساساً لهم، ولا يخالفونه الا في تقرير القراءات كما في تفسير النصوص واستخدامها لصالح المذهب الشيعي بطبيعة الحال، مع الاستناد الدائم الى اسلوب الاحتجاج والتوثيق الذي ذكرناه، وانه لوهم باطل ف حقيقة الامر ان يصدروا في ذلك عن الاعتراف بالنص المشهور. على انهم قد تراجعوا عن الرغبة في اكتمال الشغرات الهائلة في ذلك النص، فهم ينتظرون بذلك حتم ظهور الامام المهدي المحتجب، الذي يستقر في يده قرآن على الكامل والصحيح وحده. ولكن الحرية، التي يعتقها علماء القرآن من اهل السنة انفسهم انه يجوز لهم استخدام بقدر محدود قليلاً في افتراض القراءات المختلفة، كما رأينا ذلك في الفصل الاول من هذا الكتاب، يأخذها دارس القرآن من الشيعة على وجه لا تحده قيود. فالقرآن فونظرم قد تناوله التحريف على ايدي اهل السنة، ولا معدا عندهم عن هذا الافتراض. فحينما يتناول هذا التحريف

۱۰. هنگام گزارش برخی از تفسیرهای شیعی در ترجمه چنین می خوانیم:

«عقیده به عصمت انبیاء و دور بودن آنان از گناه، از دیدگاه شیعه به طریق دیگر تفسیر می گردد و از این جهت به امام حسن بن علی [ع] در خصوص آیه ۷ سوره ضحی (آیا تو را گمگشته نیافت و هدایت نکرد؟) چنین نسبت داده شده است که گفت: نسبت گمراهی به رسول خدا [ص] غیر ممکن است؛ بنابراین، آیه نیز دچار تغییر می گردد، یعنی واژه «ضالاً» که به صورت نصب است، به صورت «ضال» مرفوع خوانده می شود و فعل «فهدی» که به صورت معلوم است به صورت فهدی مجهول در می آید. با این تغییر ساده، معنی آیه چنین می شود: آنان را گمراه یافتی و به دست تو هدایت شدند.» (ص ۲۶۴)

اما اگر کسی با ادبیات عرب آشنا باشد، باز متوجه می شود که حتی با چنین تغییراتی نمی توان آیه را به صورت فوق ترجمه کرد و باید ترجمه ای از این دست از آن ارائه کرد: «گمراهی تو را یافت، پس هدایت شد.» حال ببینیم که متن عربی آن چگونه است:

وعقیده عصمة الانبياء و برائتهم من الذنوب، التي يقرها الشيعة الى اقصى ما يترتب عليها من نتائج، جعلتهم، مع استنادهم في ذلك الى الامام الحسن بن علي، يفكرون في تصحيح الآية ۷ من سورة الضحى: «ووجدك ضالاً فهدى» حيث يمكن ان يبنى على ذلك ان الله [سبحانه] وصف النبي بانه ضال، بان يغيروا اللفظ: ضالاً بالنصب، الي ضال بالرفع، و فعل معلوم: فهدى، الي فعل المجهول: فهدى وبهذا التغيير اليسير تأخذ الآية هذا المعنى: ووجدك ضالاً فصار بك مهدياً. (ص ۳۰۹)

ترجمه پیشنهادی این قسمت چنین است:

اعتقاد به عصمت پیامبران و پاکی آنان از گناه که شیعیان آن را تا نتایج نهایی مترتب بر آن تقریر می کنند، همراه با استادشان در این باره به امام حسن بن علی، آنان را به اندیشیدن برای تصحیح آیه ۷ سوره ضحی: «و تو را گمراه یافت، پس هدایت کرد» واداشت. زیرا ممکن است که از این آیه نتیجه گرفت که خداوند سبحان پیامبرش را به گمراه بودن وصف کرده باشد، لذا واژه ضالاً در حالت نصبی - را به ضالاً در حالت رفعی - و فعل معلوم فهدی را به فعل مجهول فهدی تغییر دادند و با این تغییر ساده آیه این معنار را به خود می گیرد: و [شخص] گمراهی تو را یافت، پس به وسیله تو هدایت شد.

قراءات النص في نظرهم، يسارع المفسرون الشيعيون بنشاط الى تقرير النص الصحيح، لكن لا على سبيل الافتراض، بل بالاستناد الى حجية الائمة مع التمسك بحق اليقين المقطوع به. (ص ۳۰۵)

ترجمه پیشنهادی متن فوق چنین است:

همان طور که یادآور شدیم، شیعیان عموماً قرآن عثمانی را بنیادی برای خود می دانند و با آن جز در تقریر قرائت ها، طبعاً مانند تفسیر نصوص و به کارگیری آنها به سود مذهب شیعی همراه با استناد پیوسته به شیوه احتجاج و دلیل آوری که از آن نام بردیم، مخالفت نمی کنند. و این پندار باطلی است که در این مورد از قبول نص مشهور بازگردند. افزون بر این، آنان از علاقه به پرکردن خلأهای هولناک آن نص دست برداشته اند و برای این کار منتظر امام مهدی غایب هستند، که قرآن کامل و صحیح علی تنها در دست اوست. لیکن آزادی ای که خود عالمان قرآن اهل سنت استفاده از آن را در فرض گرفتن قرائت های گوناگون به اندازه ای محدود و اندک، همان گونه که در فصل اول این کتاب دیدیم، برای خویش جایز می دانند، پژوهشگران قرآن از شیعیان به صورتی فارغ از قید به کار می گیرند. در نتیجه قرآن در نظرشان به دست اهل سنت تحریف شده است و گریزی از این فرض ندارند. لذا هنگامی که به نظرشان این تحریف قرائت های نص را در بر می گیرد، مفسران شیعی فعالانه برای تقریر درست می شتابند، لیکن نه به گونه ای فرضی، بلکه با استناد به حجیت ائمه همراه با تمسک به حق یقین قطعی.

در حقیقت، خلاصه سخن گلدزیه آن است که با همه بحث های نظری و ادعای مدرسی، شیعیان در عمل قرآن موجود را می پذیرند و جز در بحث قرائت ها با آن مخالفتی ندارند. از مسئله قرائت ها نیز برای تقویت مبانی و دیدگاه شیعی خود سود می جویند و آن آزادی در قرائت نیز که مقبول اهل سنت است و آنان هم از آن تا حدی اندک استفاده می کنند، نزد شیعیان گستره وسیعی می یابد. افزون بر آن با این که ادعا می کنند که قرآن موجود تحریف شده است و در آن کاستی هایی دیده می شود، دیگر تلاشی جهت حل این معضل نمی کنند و آن را به ظهور امام غایب موکول می کنند. اما این ها مسائلی است که در ترجمه موجود یا به دقت نیامده است و یا گاه خلاف آن منتقل شده است.

۱۱. مؤلف هنگام گزارش از جایگاه اهل بیت نزد مسلمانان، به این مطلب اشاره می‌کند که همه فرق اسلامی به این خاندان احترام می‌گذارند و آنان را بزرگ می‌شمارند، جز ناصبی‌ها که در پی انکار اهمیت اهل بیت هستند. سپس شعری را از شاعری شیعی نقل می‌کند که مترجم محترم آن را چنین ترجمه کرده است:

آن‌ان اگر می‌توانستند یاد فضائل ابو الحسن را از من بگیرند
یقیناً مرا با چاقو تکه تکه می‌کردند
من هیچ‌گاه فضل و برتری علی را ترک نخواهم کرد
تا زنده هستم، علی رغم این که نفرین کنندگان چنین
خواهند (ص ۲۷۹)

به درستی معلوم نیست که چه رابطه‌ای میان گرفتن یاد فضائل ابو الحسن و با چاقو تکه تکه کردن موجود است و تعبیر نفرین کنندگان چه نقشی در این جا و این شعر چه ربطی به ناصبی‌ها دارد. در متن عربی تعبیر «ملاعین» (جمع ملعون) آمده است که به معنای لعنت شدگان است و اشاره‌ای دال بر نفرین کنندگان در آن نیست. اما با خواندن متن شعر می‌توان متوجه کاستی ترجمه شد. متن شعر به این صورت است:

لو یستطیعون من ذکری اباحسن
و فضله قطعونی بالسکاکین
و لست اترك تفضیلی له ابداً
حتى الممات علی رغم الملاعین (ص ۲۲۶)

ترجمه پیشنهادی این شعر چنین است:

به دلیل یادکردن من از ابو الحسن و فضل او، اگر می‌توانستند
مرا با کارد قطعه قطعه می‌کردند. به رغم لعنت شدگان،
برتر دانستن او را تا هنگام مرگ رها نخواهم کرد.

در این شعر، شاعری ادعا می‌کند که دشمنانش به دلیل این که او امام علی را همواره یاد می‌کند و از فضیلتش نام می‌برد، اگر می‌توانستند او را با کارد پاره پاره می‌کردند و با این همه به رغم خواست آن ملعونان، وی تا هنگام مرگ، امام را برتر از دیگران خواهد شمرد.

۱۲. بی‌توجهی به قیدهای موجود در متن عربی و ترجمه جایجای آنها گاه موجب می‌شود تا تأکید ناخواسته‌ای بر سخن مؤلف صورت بگیرد که مورد نظر او نبوده است. مؤلف هنگام بحث از شیوه‌های تفسیری شیعه و نگاه آنان به قرآن موجود و نسبت آیات مختلف به یکدیگر به مطلبی می‌رسد که در ترجمه چنین آمده است:

«همه این سخنان به کمترین وجه آن مبرهن می‌سازد که مورد اعتمادترین مفسران شیعه کمترین اعتمادی به نص کنونی قرآن ندارند؛ علی‌رغم این که آنان از جهت عملی زندگی دینی خود به آن اهمیت ویژه‌ای می‌دهند.» (ص ۲۶۷)

حال آن که در متن عربی سخن از مورد اعتمادترین مفسران نیست و بر خلاف ترجمه فوق، مؤلف نمی‌گوید که شیعه کمترین اعتمادی به متن موجود ندارد، بلکه مدعی است که آنان اعتماد اندکی به این نص دارند. متن عربی این بند چنین است:

کل هذا یرهن علی الاقل کیف ان ثقة مفسری الشیعة قليلة
بنص القرآن المأثور، علی رغم من انهم یستعملونه مع
ذلك فی الجانب العملی من الحیاة الدینیة بالقلب المائل
اماناً. (ص ۳۱۲)

ترجمه پیشنهادی بند فوق چنین است:

همه اینها، لااقل نشان می‌دهد که چگونه اعتماد مفسران شیعه به نص قرآن مأثور اندک است؛ علی‌رغم آن که آن را در جنبه‌ی عملی زندگی دینی به شکل موجود در برابر ما به کارش می‌گیرند.

۱۳. دکتر عبد الحلیم النجار، مترجم این کتاب به عربی، در مقدمه خود به نوشته‌ی گلدزیهر و برخی از خطاهای او اشاراتی می‌کند. مترجم فارسی قسمتی از سخن او را چنین ترجمه کرده است:

«بعضی دیگر از اشتباهات مؤلف از درجه کمتری به لحاظ اهمیت برخوردار است؛ به ویژه آن جا که بر وی معنی کلمه‌ای پوشیده مانده است و کلمه‌ای را به خطا ترجمه کرده است، مثلاً وی در جایی «الی» را به معنی نعمت دانسته است که جمع آن می‌شود «آلاء» یعنی نعمت‌ها، در حالی که عکس این مطلب صحیح است» (ص ۲۷)

اما متن عربی چنین است: «حيث جعل الالی، بمعنی النعمة، جمعاً للآلاء ای النعم، و العکس هو الصحیح» (متن عربی، ص ۳) از نظر عبد الحلیم النجار، خطای گلدزیهر، آن است که «الی» به معنای نعمت را جمع «آلاء»، یعنی نعمت‌ها دانسته است، حال آن که عکس این مطلب صحیح است. یعنی الی مفرد است و جمع آن آلاء است. اما در فارسی این مطلب عکس شده است و اگر خطای گلدزیهر آن است که آلاء را جمع الی دانسته است، وی خطایی مرتکب نشده است.

۱۴. دکتر نجار در تعلیقه خود اقوال مختلف را در باره وضو نقل می‌کند که بخشی از آن چنین ترجمه شده است: «البته

می کنیم که چگونه حذف تنها یک قید «ایضاً» موجب بدفهمی شده است. گلدزیه در بخش پنجم از این کتاب به تحلیل دیدگاه تفسیری شیعه می پردازد. سومین بند از این بخش در ترجمه چنین آمده است:

«دانشمندان مذهب شیعه همه هم و غم خود را مصروف آن کردند تا به وسیله تفسیر قرآن عقاید دینی و سیاسی خود را از برداشت کنند. این تلاش هم در بعد ایجابی و اثباتی بود و هم در بعد جدلی.» (ص ۲۴۱)

این بند چنان تقریر شده است که گویی منحصرأ شیعه این گونه بودند و تنها آنان در پی تقویت مبانی خود به کمک قرآن کریم برآمدند. لذا جناب آقای ایازی طی توضیحی مفصل بر این مسئله به درستی تأکید می کنند که استفاده از قرآن برای تأیید دیدگاه های کلامی و عقیدتی میان همه فرق اسلامی رایج بوده و اساساً کار نادرستی هم نیست. به نوشته ایشان: «چنین روشی اختصاص به شیعه نداشته است.»

لیکن اگر متن عربی را بخوانیم متوجه می شویم که مؤلف در پی آن نبوده است که این شیوه را تنها به شیعه نسبت دهد، لذا با آوردن قید «ایضاً» می گوید که شیعه نیز چنین کرده است. متن عربی این بند چنین است: «ذلك ان علماء الدين عند هذه الطائفة ايضاً لم يرضوا بجهد في سبيل ان يجدوا مبادئهم المميزة لعقيدتهم الدينية والسياسية ثابتة في القرآن، على وجه ايجابي وجدلي كذلك.» (ص ۲۸۶)

کافی بود تا مترجم کلمه «نیز» را در متن فارسی بگنجاند تا مانع چنین سوء فهمی نشود؛ یعنی: «دانشمندان مذهب شیعه نیز ...»

۴. مترجم محترم با حذف عبارت «زیاده علی» از متن عربی، ترجمه ای به دست داده است که گویای مقصود نویسنده نیست. طبق این ترجمه: «راویان شیعی همچنین برای پیشوایان خود قائل به نوعی تصحیح حرفی و لفظی ساده هستند تا به این طریق به نصی برسند که از نص های دیگر عمیق تر باشد.» (ص ۲۶۵)

سخن مؤلف آن است که شیعیان افزون بر تصحیحات خرد و ناشی از قرائت، برای امامان خود این حق را قائل هستند که به متن قرآن کلماتی را بیفزایند یا از آن چیزهایی بکاهند. لذا پس از بیان این سخن مواردی از این دست را نقل می کند. متن عربی سخن فوق چنین است: «ورواة الشيعة يجعلون لآمتهم زيادة على التصحيحات الحرفية واللفظية، ان يتناولوا النص ايضاً تناولاً اعمق من ذلك.» (ص ۳۰۹)

عده ای از زیدیه نیز بر این باورند که میان مسح و شستن پا باید جمع کرد و هر دو را انجام داد. «(ص ۳۳۸)

اما در متن عربی سخن از فقهی به نام الناصر للحق از فقهای زیدیه است، نه عده ای از زیدیان. متن عربی چنین است: «بل يوجب الناصر للحق من الزيدية الجمع بين الغسل والمسح.» (ص ۱۵)

۲. افتادگی ها و افزایش های ترجمه

در این قسمت کاری به نادرستی های رخ داده در ترجمه و مسئله برگردان درست نداریم، بلکه در پی نشان دادن مواردی هستیم که در ترجمه ندیده گرفته شده و یا بر متن عربی افزوده شده و به همین سبب موجب بدفهمی متن عربی شده است. مترجم محترم در جاهای مختلفی، قسمت هایی را ترجمه نکرده و یا به ترجمه فارسی افزوده است. این قسمت ها گاه در حد یک کلمه است و گاه تا یک جمله بلند می رسد، برخی موارد جزئی است و مواردی مهم و نیازمند ترجمه و توضیح. در این جا برای نمونه چند مورد از جاهایی را که مترجم ندیده گرفته و ترجمه نکرده است، نقل می کنیم:

۱. مؤلف به هنگام بحث از تأثیر اختلاف حرکات در فهم آیات، آیه ۶ سوره مائده درباره وضو را نقل می کند، که مترجم عرب متن بر آن توضیح مفصلی می افزاید و در جایی به نکته ای درباره نظر فقهی امام باقر اشاره می کند. اما مترجم محترم، این قسمت از توضیح را حذف کرده است (ص ۳۳۸، توضیح شماره ۲۲). قسمت حذف شده چنین است: «وربما لم يقف الباقر على النسخ او كان النقل عنه ضعيفاً فقد نقل عنه ايضاً عن غيره من اهل السنة مع بعده. بالنسبة اليهم، او كان المراد من المسح الاقلال من الماء.» (ص ۱۵)

لازم بود مترجم این قسمت را ترجمه کند و در صورت لزوم توضیحی بدان بیفزاید.

۲. هنگام اشاره به قرآنی که به دستور عثمان گردآوری شد، در متن عربی نگاه شیعه به این خلیفه چنین منعکس شده است: «المكروه عند الشيعة كراهية لا يخدم لها اوار» (ص ۲۹۳) که در ترجمه فارسی (ص ۲۴۸) یکسره حذف شده است. می شد این عبارت را ترجمه و در صورت نیاز با توضیحاتی آورد.

مترجم محترم غالباً از ترجمه قیدها و کلماتی که جملات را به یکدیگر پیوند می دهد و رابطه پیرو و پایه را معین می سازد، خود داری کرده است. در نتیجه گاه تأکیداتی که در متن عربی وجود داشته در ترجمه فارسی دیده نمی شود که در مواردی موجب سوء فهم شده است. در این جا تنها یک مورد را نقل

۵. گلدزیهر از متکلمان مسیحی نام می برد که که از برخی از قرائت های کهن به سود خود استفاده می کردند. مترجم فارسی این مطلب را می آورد که در متن عربی نیامده است: «برای آن که بتوانند بر ایرادهای خود بر قرآن بیفزایند» (ص ۳۶)

متن عربی چنین است: «و قد انتفع فعلاً رجال الجدل المسيحيون بقراءات الاول، فاتخذوها حجة للطعن في صحة القراءات المشهورة.» (۱۶)

۶. مؤلف در آغاز بخش پنجم سخنی می گوید که در ترجمه چنین آمده است: «ما در این گفتار به صورت خاص به موضوع مصلحت اندیشی های گروه های شیعه خواهیم پرداخت و مبادی اساسی آن را مورد نقد و تحلیل قرار خواهیم داد.» (ص ۲۴۲) در صورتی که در متن عربی سخنی از نقد نیست. متن عربی چنین است: «و علينا ان نبحت بوجه خاص: على وجه ادخلت في القرآن مصالح الفرق التابعة لحزب الشيعة و مبادئها الاساسية المميزة لها» (ص ۲۸۶)

فرجامین سخن

با مروری گذرا، متوجه کاستی های فراوان این ترجمه می شویم که در این جا به گونه ای تصادفی به برخی از آنها اشاره شد. برخی از این اشکالات، سبکی هستند که در این نوشته به آنها اشاره نشد. اما برخی از آنها ناظر به مسئله وفاداری در ترجمه هستند. این سنخ اشکالات نیز برخی چه بسا با پاره ای آسان گیری قابل چشم پوشی باشند، اما برخی سخت اساسی و تعیین کننده هستند و در نهایت متنی به دست داده اند که بسیار با متن عربی - که در این جا اساس ترجمه بوده است - متفاوت و متضاد است. اگر بخواهیم به استناد همین مقدار درباره علل خطاهای رخ داده در این ترجمه داوری کنیم، می توانیم از این علت های اساسی نام ببریم:

یک. ناآشنایی با اصطلاحات خاص و فنی. مترجم معنای بسیاری از اصطلاحات تخصصی به کار رفته در متن عربی را دریافته است، در نتیجه متوجه متن و مراد آن نشده است. از میان فراوان اصطلاحات بد فهمیده شده می توان این اصطلاحات را نام برد: طبقه، صحیح، مجامیع، قاص، قصاص، بیت (به معنای خاندان نه خانه)، ملاحظین (نفرین شدگان)، مآخذ (به

معنای انتقادات نه منابع)، ثقة، ملاحم، اقدم.

دو. ناآشنایی با ترکیب متن و ساختار جملات. در موارد مختلفی که متن دارای جملات طولانی بوده است و برخی از آنها سخت به یکدیگر ارتباط داشته و در حقیقت در هم تنیده بوده اند، مترجم متوجه پیوند این جملات نشده است و در نتیجه به جای فهم معنای متن، به حدس اکتفا کرده است و از نشانه های ناگویایی برای دریافت معنا سود برده است.

سه. ناآشنایی با معنای برخی واژه ها و اصطلاحات عربی. افزون بر ناآشنایی با واژگان تخصصی این حوزه، در مواردی مترجم معانی واژه ها یا ترکیب های رایج عربی را دریافته است و لذا به جای ترجمه دقیق آنها از تعبیراتی کلی، خنثی و گاه غلط استفاده کرده است. برای مثال تعبیر «تتميقاً للقصه» (ص ۷۸) به معنای برای «برای زیبا سازی قصه» یا شاخ و برگ دادن به آن، این گونه ترجمه شده است: «برای این که مقداری بر حساسیت آن افزوده گردد.» (ص ۷۹)

چهار. ناآشنایی با حوزه تفسیر و مطالعات قرآنی. مترجم نشان داده است که از بسیاری از مباحث این حوزه بی خبر است. در نتیجه اشارات کوتاه و گاه مفصل مؤلف را دریافته و ناگزیر به حدس و گمان خود اعتماد فراوانی کرده است. پیامد این ناآشنایی ها و کاستی ها آن است که خواننده گاه ربط جملات را نمی فهمد و گاه نمی داند واقعاً مؤلف چه می خواسته است بگوید و گاه استنتاج خلاف مقصود مؤلف است. از این رو، این ترجمه را باید با احتیاط خواند. با این همه به مترجم محترم به دلیل دست زدن به ترجمه کتابی با این حجم و تحمل مشکلات آن، دست مریزاد می گوئیم و امیدواریم که در چاپ آینده، این کاستی ها برطرف گردد. همچنین باید سپاسگزار جناب آقای ایازی بود که با توضیحات خود، راه را برای ترجمه متن هایی از این دست - که چه بسا بر اثر نداشتن توضیحات لازم مسئله ساز می گردند - هموارتر ساخته اند و به جای استفاده از شیوه های رایج در این عرصه ها، ادب نقد را به جد به کار بسته اند. سرانجام باید از چاپ چشم نواز و شکیل این کتاب یاد و از ناشر محترم آن تشکر کرد، که اثری نفیس، زیننده و خوشخوان به جامعه علمی، عرضه داشته است.

